

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه امر دوّم: مقتضای اصل لفظی و اطلاق امر

بیان شد چنانچه در نفسی یا غیری بودن اوامر صادره از مولی که فرضاً بالوضع و یا بالقرینه دلالت بر اصل طلب و به حکم عقلاء دلالت بر وجوب می نمایند، شک نماییم، چهار طریق در جهت اثبات نفسی بودن وجوب با تمسّک به اطلاق طرح شده است. سه طریقۀ اوّل بیان گردید و در ادامه به نقد طریقۀ سوّم می پردازیم.

نقد طریقۀ سوّم

طریق سوّم برای اثبات نفسی بودن وجوبی که مردّد بین نفسی و غیری است، مرکّب از یک صغری، یک کبری و یک نتیجه می باشد. در مقام بیان صغری و کبری توضیحی خواهیم داد که تفاوت این طریق با طریق دوّم نیز روشن گردد.

صغری آن است که قید نفسیّت، قیدی عدمی بوده و قید غیریت قیدی وجودی می باشد؛ کبری آن است که هر گاه امر دائر شد بین دخالت قید وجودی در مراد متکلم و یا دخالت قید عدمی در آن، اطلاق کلام اقتضای دخالت قید عدمی و نفی دخالت قید وجودی را می نماید؛ و بالاخره نتیجه آن است که در مثل «توضّاً» امر دائر است بین اینکه مراد مولی وجوب وضو، مقیداً به ناشی بودن آن از وجوب دیگر باشد و یا اینکه مراد او وجوب وضو مقیداً به عدم ناشی بودن آن از وجوب دیگر باشد، اطلاق هیئت توضّاً دلالت دارد بر آنکه وجوب وضوی غیر ناشی از وجوب دیگر مراد است. چون وجوب وضو مقید به ناشی بودنش از وجوب دیگر نیاز به مؤنه زائده ای دارد که در کلام موجود نیست. پس اطلاق دلالت بر اراده وجوب نفسی دارد. لکن این طریق هم از حیث صغری و هم از جهت کبری و بالتبع به لحاظ نتیجه ای که گرفته شد، طریقی نا درست و غیر قابل قبول است.^۱

بیان ایراد صغرای استدلال

بازگشت این مدّعا به آن است که گفته شود: نفسی بودن یعنی آنکه مولی در مراد خود، قید عدمی ناشی نشدن از وجوب دیگر را لحاظ کرده باشد و غیری بودن یعنی آنکه مولی در مراد خود، قید وجودی ناشی شدن از وجوب دیگر را لحاظ کرده باشد. لذا امر دائر است بین یکی از دو لحاظ، لحاظ قید وجودی و یا لحاظ قید عدمی و این ادّعا به دو وجه قابل انکار است:

وجه اوّل آن است که گفته شود نفسی یا غیری بودن، هر دو قید وجودی هستند. چون نفسی بودن وجوب عبارت است از ناشی شدن وجوب از وجود تمام ملاک و مصلحت در خود آن شیء و غیری بودن وجوب عبارت است از ناشی شدن وجوب از ملاک و مصلحتی که در غیر آن شیء وجود دارد؛ زمانی که هر دو امری وجودی باشند، از جهت نیاز به مؤنه زائده، عند العرف برابر

^۱ - شهید صدر «رحمة الله علیه» در بحوث فی علم الاصول، تقریرات مرحوم عبد الساتر، جلد ۴، صفحه ۳۳۰ در مقام نقد بر طریق سوّم می فرماید: « و هذا التقرب ینحل إلی کبری و صغری: الکبری هی أنه کلمة دار الأمر بین خصوصیتین، إحداهما عدمیة، والأخری وجودیة، یقال أن عدم بیان الوجودیة بیان للعدمیة؛ و الصغری هی أنه فی محل الکلام، النفسیة خصوصیة عدمیة، و الغیریة خصوصیة وجودیة، و نتیجة هی أن الإطلاق یتثبت النفسیة. و هذا التقرب محل للإشکال، کبری و صغری».

خارج اصول، سال پنجم، «مبحث أوامر»... استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی می باشند و لذا اطلاق هیئت، نسبت به هر دو قید اجمال داشته و عند العرف، افاده هر یک از آنها نیازمند بیان و قرینه می باشد.^۱

وجه دوّم آن است که گفته شود در موضوع نفسی یا غیری بودن، یک قید بیشتر مطرح نیست و آن قید، قید وجودی تقیّد وجوب شیء به وجوب واجب دیگر است. غایة الامر در وجوب نفسی این تقیّد توسط متکلم لحاظ نشده، ولی در وجوب غیری این تقیّد لحاظ شده است. اطلاق هیئت در مثل توضّحاً مقتضی عدم لحاظ این تقیّد می باشد که نتیجه آن، نفسی بودن این تقیّد خواهد بود. و اما لحاظ تقیّد نیاز به مئونه ای زائد دارد که علی الفرض در کلام موجود نیست. در این صورت، اگر چه نفسی بودن وجوب ثابت می گردد، ولی طریقی مستقل بوده و ربطی به طریق سوّم مذکور نخواهد داشت.^۲

بیان ایراد کبرای استدلال

بر فرض پذیرش صغرای استدلال، قبول نخواهیم کرد که لحاظ قید عدمی، نیاز ندارد به مئونه ای که لحاظ قید وجودی نیاز به آن دارد. چون در مثل «توضّحاً» هیئت امر به حسب وضع و بلکه ظهور و اطلاق، تنها دلالت بر وجوب وضو به صورت لا بشرط دارد، و اما نسبت به لحاظ قید عدمی و اراده وجوب به صورت بشرط لا، و یا لحاظ قید وجودی و اراده وجوب به صورت بشرط شیء ساکت بوده و هر دو عند العرف در مقام بیان نیازمند مئونه زائده هستند. فعلى هذا با این طریق نمی توان در جهت اثبات نفسی بودن وجوب مشکوک النفسیّة و الغیریّة، به اطلاق تمسک نمود.^۳

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

^۱ - ایشان در ادامه در مقام ردّ صغرای طریقه سوّم به این وجه اوّل اشاره نموده و می فرمایند: «أما صغری، فلانّ النفسیة و الغیریة كلا منهما أمر وجودی، فإنّ الوجوب النفسی الذي يقع موضوعاً لحکم العقل بوجوب الامتثال، لیس قوامه بمجرد أن لا یكون ناشئاً من ملاک فی الغیر، بل هو متقوم بحّد وجودی، و هو أن یكون ناشئاً من ملاک فی نفسه، فالوجوب إن كان ناشئاً من ملاک فی غیره، فهذا لا یحکم العقل باستحقاق العقاب علی مخالفته مستقلاً، و إن كان ناشئاً من ملاک فی نفسه فهذا الذي یحکم العقل باستحقاق العقاب علیه مستقلاً. إذن فكلنا الخصوصیتین خصوصیتین وجودیة».

^۲ - زیرا در طریقه سوّم، ادّعا شده بود که در نفسیّت، لحاظ عدم شده است و حال آنکه با این توضیح دانسته شد که نفسیّت، عدم لحاظ متکلم می باشد، نه لحاظ عدم.

^۳ - ایشان در ادامه در مقام ردّ کبرای طریقه سوّم می فرمایند: «و أما کبری، فقد تقدّم فی مطاوی کلماتنا، أنه لیس كلما دار الأمر بین خصوصیتین، إحداهما وجودیة و الأخری عدمیة، یقال بأن عدم بیان الخصوصیة الوجودیة، یكون بیانا للخصوصیة العدمیة، و لا یتوهم أن هذا هو نکتة إثبات الإطلاق بمقدمات الحکمة فی أسماء الأجناس، فلو قال المولی «أکرم العالم»، و علمنا أن العالم مقید بخصوصیة، و هذه الخصوصیة هی، إما العدالة، و إما عدم الفسق، و هما خصوصیتان متلازمتان بحسب الخارج فرضاً، و لکن لا ندري، أن المأخوذ فی موضوع الحکم الشرعی، هل هو العدالة، حیث أنه لا یمکن إحرازه بالاستصحاب، أو عدم الفسق، بنحو یمکن إحرازه بالاستصحاب، و لنفرض بالاستصحاب العدمی الثابت قبل البلوغ، بینما هنا لا یمکن بالإطلاق، تعیین أن المأخوذ هو خصوصیة عدم الفسق، لا خصوصیة العدالة، لأن کلاً من الخصوصیتین فی المقام خصوصیة زائدة تحتاج إلى بیان، و الإطلاق ینفی کلاً من الخصوصیتین و المفروض العلم بأخذ إحداهما فی موضوع الحکم الشرعی، و لا یوجد هناك نکتة لاستظهار أنّ المأخوذ هو الأمر العدمی لا الأمر الوجودی».

فلیست هذه کبری هی الأساس لإثبات الإطلاق بمقدمات الحکمة فی اسم الجنس، و ذلك لما حقّقناه فی بحث المطلق و المقید، من أن مقدمات الحکمة، لیس وظيفتها إثبات الإطلاق للحاظی، فی مقابل التقیید للحاظی، بل وظيفتها، إثبات الحکم علی الجامع، بین المطلق و المقید، المسمی بالمطلق الذاتي و باللابشرط المقسمی، إذ لم نجعل هناك، عدم التقیید للحاظی، بیانا للإطلاق للحاظی، بل جعلنا عدم بیان التقیید للحاظی، بیانا، لکون الحکم قد ثبت علی الجامع، بین المطلق للحاظی و المقید للحاظی، دون أن یسري لا إلى مئونة التقیید للحاظی، و لا إلى مئونة الإطلاق للحاظی، فلیس الأمر هناك دائراً بین خصوصیة وجودیة و خصوصیة عدمیة، بل بین الخصوصیة و اللاخصوصیة أصلاً».